رسالہ

اظہار التجویز

از

سید احمد رضا صاحب

لاہل العقل والتمیز

مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ میں چھپا

سنہ ۱۸۹۹ع

تقریظ بحق لفیظ

عالیجناب جلی القاب۔ ملائک مآب۔ ہادی الانام الی خیر السبیل۔ مرجع الکل فی الکل مروج الشرع المتین۔ مجدد ما اندرس من معالم الدین۔ مجتہد العصر والزمان۔ مؤید شریعۃ سید الانس والجان۔ الذی فضائلہ لاتحصی۔ عماد العلما رجناب السید مصطفیٰ المدعو بجناب میرزا آقا صاحب لازالت شموس الہدایۃ بنور وجودہ مضیئۃ۔ واقمار احکام الائمہ علیہم السلام بانارۃ ترویجہ وتشییدہ منیرۃ

باسمہ سبحانہ وبہ نستعین

الحمد للہ دیان یوم الدین۔ والصلوۃ والسلام علی نبینا الصادع بالشرع المتین وآلہ الہداۃ الطیبین الطاہرین۔ اما بعد پس این رسالۂ انیقہ ومقالۂ رشیقہ را از ابتدا تا انتہا باوجود کثرت اشتغال وتوزع بال واختلال احوال ومزید انتشار وتراکم افکار در اوقات یسیرہ وغیر کثیرہ مطالعہ ساختم ومضامینش را مقرون بصدق وصواب یافتم پس عمل کردن بنا بر آن جائز وبی عیب است وفیضان توفیق ومعونت از جانب عالم الغیب است۔

الراقم الآثم السید مصطفیٰ المدعو بمیر آغا عفی عنہ

العلامہ محمد باقری
سید مصطفی بن محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی امر بالمعروف ونهی عن المنکر- والصلوٰة علی سیدنا
محمد الحاکم علی الجن والبشر- وآله اولی الامر الذین بقیناهم النجاة
یوم المحشر- امّا بعد مخفی نماند که حق سبحانه تعالی شانه وتوالی احسانه- در قرآن مجید
وفرقان حمید میفرماید- ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین
یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب یعنی متابعت
خواهش نفس خود مکن که گمراه میکند آن خواهش نفس ترا از راه خدا بتحقیق کسانیکه گمراه
می شوند از راه خدا برای آنها عذاب شدید هست بجهت فراموش ساختن آنها روز حساب را
وبمقام دیگر مدح فرمود کسانی را که مسجد را آباد میدارند چنانچه فرموده است- انّما یعمر
مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر یعنی آباد نمی سازند خانهای خدا را
مگر کسیکه ایمان بخدا و روز قیامت دارد- ومذمت فرمود کسی را که بربادی آن میخواهد- ومردم
را منع از ذکر خدا در مساجد میکند چنانچه فرموده- ومن اظلم ممن منع مساجد الله

ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها - یعنی کدام کس ظالم‌تر هست از کسیکه منع کند
مساجد خدا را ازین که ذکر کرده شود در آن اسم خدا و سعی کند در بربادی آن
و ازینجا هست که ثواب جماعت در مساجد بیرون از حد در احادیث کثیره منقول گشته
و کسانیکه انحراف و اعراض از جماعت میکردند وعید شدید بر آنها بظهور پیوسته
که اطلاع بر آن تعلق بکتب مبسوطه و رسائل مضبوطه دارد - و اشتهارش بدرجه رسیده
که غالبا بر احدی مخفی نباشد - و ازانجا که بمفاد ان الشیطان للانسان عدو مبین
شیطان لعین بهر وقت در کمین - و اغوای او مردم را ظاهر و مستبین - هر کس را بهر طور
که می یابد در شبهه و شک می اندازد - و از امور خیر باز می دارد - خصوصا اهتمامی
که در منع شیعیان علی ابن ابیطالب از اقامت جماعت می نماید چندان اهتمام
در ممانعت از دیگر امور خیر نمی سازد - و بوساوس گوناگون خلل اندازی
در آن می کند - درین اوان بطوارق حدثان حیله و بهانه اینچنین در دلها
راه یافته که قبول تولی امر عدالت از جانب حکام وقت که قوانین آنها مخالف شریعت
محمدیه هست بهر موقع و بهر نهج که باشد مطلقا باعث رفع عدالت شرعیه می شود
و باظهار خود این معنی را که فریبه بلا مریه هست سبب عدم حضوری جماعت قرار
می دهند - و مردم را از ایقاع نماز بجماعت مانع می شوند - و حکم بما انزل الله
را بزعم قلبی عدم حکم بآن می شمارند - و مردم را گول داده در شبهات بی اندازه
می اندازند - چونکه پی بمطالب حقه و احکام شرعیه نبرده اند و سعیر را از شعیر تمیز
نمی دهند - و بمضمون دل ناخواسته را عذر بسیار در پرده شریعت اختفای امر حق میخواهند
حال آنکه خود آنها نوکر سرکار و طالب نوکری و ترقی می باشند - و به نمبرداری
مواضع مالگزاری افتخار ورزیده اثبات سهم خود و عیال خود بآن می نمایند
بنابران سطور چند این مستمند خاکپای شیعیان آل عبا - پیرو علمای اعلام

امامیه

ونائبان ائمهٔ ہدیٰ سید احمد رضا ابن عالیجناب المشغوف بعبادة رب الارباب السید
محمد رضا دام الله ظله بدوام الارض والسما ابن المغفور المبرور الساکن فی جوار رحمة
ربه الصمد السید غلام محمد حشره الله مع ائمة المصطفین الاشارات ما التجوید و دفعًا
لتسویلاتهم عن قلوب عامة البریة نوشتم و باظهار التجوید لاہل العقل والتمیز
نامیدم و الله الهادی الی سواء السبیل والامر الی الجلیل وهو حسبی
ونعم الوکیل - پس بدانکه صاحب شرائع در باب امر بمعروف ونهی عن المنکر چنین
تحریر میفرمایند ولا یجب النهی عن المنکر الا بشروط اربعة الی ان قال و ان
لا یکون فی الانکار مفسدة فلو ظن توجه الضرر الیه او الی ماله
او الی احد من المسلمین سقط الوجوب ولو نصب الجائر قاضیًا
مکرهًا له جاز له الدخول معه دفعًا لضرره لکن علیه اعتماد الحق والعمل
به ما استطاع وان اضطر الی العمل بمذهب اهل الخلاف جاز
اذا لم یمکن التخلص من ذلک ما لم یکن قتلا لغیر مستحق وعلیه تتبع الحق ما
امکن فاضل جلیل ملا عبد الغنی رحمه الله در ترجمه شرائع می نویسند که واجب
نیست نهی از منکر ما دام که چهار شرط متحقق نشود چهارم آنکه در انکار مفسده نباشد
پس اگر گمان کند که بسبب امر بمعروف و نهی عن المنکر متضرر شود بضرر
مالی یا جانی یا ضرری بمسلمانی درینصورت ساقط می شود و اگر مضطر کند کسی را
سلطان جائر برا قامت حد و جائز است که بکند ما دام که قتل نفس بظلم نباشد زیرا
که تقیه نیست در خونریزی مردم و مراد از سلطان جائر کسی است که سلطنت او
بحکم امام علیه السلام نباشد عام از آنکه آن سلطان از اہل اسلام یا غیر اسلام
از ادیان مختلفه باشد و اگر منصوب کند سلطان جائر قاضی را از اہل حق باکراه جائز
است او را داخل شدن باکراه در قضا و امضای احکام جہت دفع ضرر خود لکن

واجب است بر او عمل کردن بحق بقدر امکان و اعتماد نمودن بر حق و اگر مضطر شود بسوی عمل کردن بقول مخالفان حق آن هم جائز است هرگاه خلاصی ممکن نباشد مادام که قتل ناحق نباشد و واجب است بر او پیروی حق بقدر امکان قال الشیخ علی ره ویتحقق الاکراه بالخوف علی نفسه او ماله او عرضه ویختلف ذلک باختلاف احوال الناس شیخ علی علیه الرحمة میفرماید که اکراه ثابت می شود بحصول خوف بر جان خود یا مال خود یا عزتِ خود و حصول این خوف مختلف می باشد باختلاف احوال مردم قال فی حاشیة الشرائع انما یتوقف الجواز علی الاکراه مع عدم اتصاف الحاکم بشرائط الفتوی وتمکنه من اجراء الاحکام علی وجهها الشرعی والامر بالمعروف والنهی عن المنکر والا جاز قبول الولایة بل قد یجب و در حاشیۂ شرائع گفته که موقوف نمی باشد جواز باکراه مگر در صورتیکه حاکم بشرائط فتوی موصوف نباشد و قدرت بر بیان احکام بر وجه شرعی ندارد و او را جائز است که در صورت اکراه منصب قضا قبول کند والا اگر قدرت میدارد قبول منصب و حکومت از جائر جائز خواهد بود بلکه گاهی واجب می شود و همچنین است در جامع عباسی فارسی و ترجمه اش بزبان هندی باز در حاشیۂ شرائع می نویسد و فرقی نیست در اضطرار میان تقیہ شرعی و غیر او و واجب است بر او درین وقت که بنا مذهب اهل خلاف بگیرد آنچه را که اقرب الی الحق فالاقرب باشد یعنی هر آنچه نزدیک تر بحق باشد آن حکم جاری کند قال فی التحریر اما الجائر فلا یجوز الولایة منه اختیاراً الا مع العلم بالتمکن من الامر بالمعروف والنهی عن المنکر ومع انتفاء العلم والظن بذلک یحرم الولایة من قبله ومع العلم بالتمکن من الامر بالمعروف والنهی عن المنکر ووضع الاشیاء من الصدقات والمواریث وغیرها مواضعها یجوز الولایة من قبل الجائر معتقداً انه یفعل ذلک من قبل

سلطان الحق على سبيل النيابة عنه ولو قهره على الولاية مع علمه انه
جازت الولاية ولا يعمل بغير الحق ما امكن فان اضطر الى ظلم جاز للضرورة
ما لم يبلغ الدماء فلا يجوز التقية فيها على حال ولو امكنه دفع الجائر
في علمه الولاية وجب ويستحب مع تحمل الضرر اليسير فلو خاف على نفسه
او ماله اجمع او على بعض المومنين جازت الولاية جناب علامه عليه
الرحمه در تحریر می فرماید که گرفتن ولایت امور در حال اختیار از جانب حاکم جائر
جائز نیست مگر در صورتیکه علم حاصل شود باینکه قدرت خواهد داشت بامر بمعروف ونهی
عن المنکر و در صورت انتفاء علم وظن بآن حرام خواهد بود و در صورت حصول علم
بر قادر بودن از امر بمعروف ونهی عن المنکر وداشتن اشیا در مقامات آن از صدقات
ومواریث وغیره جائز هست که امر ولایت را بحکم حاکم جائر قبول کند در حالیکه معتقد
حقیقی باشد که من این را از جانب سلطان حق میکنم بطور نیابت واگر جائر اکراه کند
ورا بر قبول ولایت با عدم علم از تمکن جائز خواهد بود و عمل بکند بقدر امکان بر غیر
حق پس اگر مضطر شود بسوی ظلمی در حکم جائز خواهد بود از برای ضرورت ما دامیکه بحد
خونریزی نرسد چه تقیه در بارهٔ خونریزی بنوعی جائز نیست واگر ممکن شود که جائر
را باز دارد از حواله نمودن ولایت باو باز داشتن او واجب خواهد بود واگر
با وصف تحمل ضرر قلیل باز دارد مستحب خواهد بود پس اگر خوف ضرر بنفس او یا مال
او یا بر بعض مومنین بوده باشد اختیار ولایت از حاکم جائر جائز خواهد بود —
ثم قال في موضع اخر من التحرير ولو خاف على نفسه من الافتاء بالحق جاز له
مع الضرر وخوفه الافتاء بمذهب اهل الخلاف بهم او السكوت للضرر
مع المكنة ثم قال بعيد اسطر لا احد ان يعرض نفسه للتولي من قبل الظالمين
الا ان يعلم انه لا يتعدى الواجب ولا يرتكب القبيح ويتمكن من وضع

الاشیاء مواضعها فان غلب علی ظنه خلاف ذلک لم یجز التعرض له

فان الجأه علی الدخول جاز حینئذ و یجتهد علی انفاذ الاحکام بالحق

و در مقام دیگر از تحریر میفرمایند و اگر خوف ضرر بر نفس در بیان کردن حکم بحق میدارد جائز است در صورت ضرر و خوف ضرر برای او فتوی دادن بمذهب اهل خلاف یا سکوت کردن از برای دفع ضرر با وصف قدرت بر سکوت بعد از آن بفاصلهٔ چند سطر میفرمایند که جایز نیست برای کسیکه حاصل کند تولیت امور و حکومت را از جانب ظالمین مگر اینکه بداند که تجاوز از واجب نخواهد کرد و قبیح را بعمل نخواهد آورد و قادر است از وضع اشیا بمقامات آن پس اگر او را ظن غالب حاصل شود بر خلاف آن جایز نخواهد بود او را اختیار حکومت از طرف آنها پس اگر اکراه کند حاکم جائر بر اختیار منصب حکومت در این صورت جائز خواهد بود که اختیار نماید و کوشش کند در انفاذ احکام بحق و جناب مجلسی در رسالهٔ فقهیه خود که جامع جمله ابواب فقه است چاپ شده در صفحه ۳۹ میفرمایند جائز نیست قاضی شدن از قبل پادشاه ظالم مخالف مگر باکراه یا آنکه تواند که امر بمعروف و نهی عن المنکر بطریق حق کند و اگر اکراه کند او را بر حکم یا فتوی بغیر حق قبول آن روا باشد الا در قتل بغیر حق و اگر کسی قاضی شود از قبل مخالف جائز است او را اقامت حد باعتقاد نیابت از قبل امام اگر استحقاق آن داشته باشد و همین ست مفاد ارشاد جناب قدسی القاب علامة العلماء الکرام - فقیه اهل البیت علیهم السلام - مرجع المجتهدین العظام - عماد العلماء جناب السید مصطفی صاحب المدعو بجناب میر آغا صاحب مجتهد العصر ادام الله تائیده و شید تشئیده که پاسخ تحریر بعض افاضل در جواب بعض مسائل هرگاه اینچنین صورت ظهور یافته بود جلوهٔ صدور نمود بیانش آنکه بعض افاضل را هرگاه حکم فصل خصومات و تعزیرات رسید ایشان اولا بجهت مزاج خود که بناسازی مرض مزمن امتداد کشید عذر نمودند بعضی از اخوان

بعضی

این عذر را نه پسندیده زبان را چنین بیان کشودند که در صورت اعتذار خوف
تفویض این عهده بدیگران که در پی اضرار ما می باشند میداریم - بلکه آنها را خلل انداز
امور دنیا و دین خود می انگاریم - بالجمله چونکه مظنون در اصرار با انکار خوف هتک عرض
و تهمه و سعایت مردم پیش حکام وقت بوده چنانچه مشاهده هم رفته که در زمان
سابق از بابت تعزیه داری اهتمام ناحق بر فاضل مذکور نموده امور را بنوعی وانمودند
که حکام وقت را بدظن ساختند و امر بطول کشید و نوبت بزیر باری مصارف سوار
و خرج اقامت خود و همراهیان در بریلی و پریشانی عیال علاوه بران و حضور کچهریات
بطرز غیر مناسب که تا یک ماه رو داد رسید و شهادات غیر واقعیه از اخوان و
هم شهریان که بمنزله عیون و رئوس و از اعیان بودند میگذشت - و آخر بانصاف حکام
وقت نائره اتهام فرو گشت پس فاضل مذکور خائف شده که در صورت انکار مظهر
عدول حکم و تعصب مذهبی اگر شوند مثل سابق آسیبی بعرض و عزت فاضل مزبور
رسانند ناچار شد حقیقت حال را بخدمت شریعت مرتبت جناب موصوف الصدر
گزارش کردند چنانچه خلاصه مضمونش آنکه حکام والا مقام محض بمزید اعزاز و اکرام -
بدون تعیین مشاهره - و حصول وظیفه عهده فصل خصومات و تعزیرات را بر نحیف
که بوجوه چند که عمده اسباب آن ضعف و کبر سن هست مناسبت بحال نحیف ندارد
تجویز نموده اند و اصرار تحصیلدار و اهل خبرت بران هست که انکار ننمایند که باعث
ملال حکام و جای سعایت مردم خواهد بود چونکه خود هم مشاهده کرده ام که واخوا
حسبتهم دروعا فکانوها ولکن للاعادی یعنی برادران که مثل زره از انها
امید پناه داشتم پس آنها اعدای مرا پناه دادند و مرا غیر محفوظ گذاشتند
وخلتهم سهاما صائبات فکانوها ولکن فی فؤادی - و مظنونم چنان بود
که آنها تیرهای من خواهند بود و دفع بلا از من خواهند نمود پس آنها را یا قسم

کہ تیر باشند و دل مرا فگار ساختند و قالوا قد صدقت منا قلوب و فقد صدقوا
ولکن عن ودادی و آز من گفتند کہ من صاف دل می باشم لی راست گفتند
ولکن صاف بود دل آنہا از محبت من پس درینصورت کہ خوف بر عزت یافتہ می شود اگر
حکمی در رسد و عذر ضعف کہ کردہ ام قبول نشود چہ کنم بجز اینکہ توقیع رفیع بدین خلاصہ
در رسید کہ اگر فصل مقدمات را موقوف بر رای سامی نمایند پس مضائقہ ندارد کہ
آنرا حسب احکام شرعیہ فیصلہ نمودہ باشند باجتہاد یا لکتہ یا تقلید شائستہ - و اگر اختیار
امر مذکور نباشد پس وقتیکہ ضرر معتد بہ نسبت مال محترم یا نفس محترمہ یا عرض محترم
مظنون باشد اختیار عہدہ مذکورہ جائز خواہد بود انتہی کلامہ الشریف بعد
ازان مسئلہ دیگر بخدمت شریعت مرتبت جناب موصوف درین بارہ گذشتہ و عبارت
آن اینست کیا ارشاد ہے کہ حامد امام جماعت کو سرکار انگریزی بہادر نے مجسٹریٹ مقرر کیا
تو اب حامد کے پیچھے نماز پڑھنی درست ہے یا نہیں - کیونکہ بعض اشخاص کا مقولہ ہے کہ اب
حامد میں عدالت بوجہ من لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الفاسقون باقی نرہی —
الجواب اگر حامد ثابت العدالۃ تھا پس صورت مذکورہ میں استصحاب عدالت
سابقہ کیا جاوے گا جب تک کہ انقداح عدالت ثابت بثبوت شرعی نہو فقط
حررہ السید مصطفی المدعو بمیر آغا عفی عنہ و اختیار شہید ثالث جناب قاضی
نور اللہ شوستری صاحب مجالس المومنین عہدہ قضا را در عہد بعضی از سلاطین
دہلی و فتوی دادن موافق مذاہب اربعہ مخالفین و کشتہ شدن و درجہ شہادت
یافتن آن سالک جادہ تسلیم و رضا بعد ازان کہ اثنا عشری بودن جناب ایشان
منکشف شد بر السنہ خاص و عام مذکور و بر احدی مستور نیست و ہمچنین اختیار
جناب محقق طوسی علیہ الرحمۃ نیابت چنگیز خانی و اختیار مفتی سید محمد قلی صاحب
مرحوم عہدہ صدر الصدوری را کہ رفعت مدارج و علو شان ایشان - و فنون

علیه باهر و ظاهر و مستغنی عن البیان است خلاصه آنکه اختیار منصب عدالت از جانب
حکام وقت مطلقاً ممنوع نیست بلکه صورت جواز هم دارد کما لا یخفی علی الناقد البصیر
و لا ینبئك مثل خبیر. قال فی المسالك قوله و لو نصب الجائر قاضیاً مکرهاً
له جاز الدخول معه دفعاً للضرر و لکن علیه اعتماد الحق و العمل به ما
استطاع انّما یتوقف الجواز علی الاکراه مع عدم اتصاف الحاکم بشرائط
الفتوی و تمکنه من اجراء الاحکام علی وجهها الشرعی الامر بالمعروف
و النهی عن المنکر و الّا جاز قبول الولایة بل قد یجب و بدون ذلك
لا یجوز الّا مع الاکراه و یتحقق بالخوف عن المخالفة علی نفسه او ماله او
عرضه و یختلف ذلك بحسب احوال الناس فی احتمال الاهانة و عدمها
قوله و ان اضطر الی العمل بمذاهب اهل الخلاف جاز اذا لم یمکن التخلص
من ذلك ما لم یکن قتلا لغیر مستحق لا فرق فی ذلك بین الفقیه الشرعی و غیره
و یجب علیه ح التعلق من مذاهب اهل الخلاف بالاقرب الی الحق فالاقرب
اذا امکن و الفتوی حکم شرعی علی وجه کلی کالحکم بان قول ذی الید مقدم
علی الخارج مع الیمین او اخبار عن حکم معین بحیث یکون نسبته کلیا بحیث یکون
مستندا للجزئی من جملة افراده کقوله کل من تکلم فی الصلوة عمدا بطلت
صلوته بخلاف الحکم فالحکم انشاء قول فی الحکم الشرعی یتعلق بواقعة شخصیة کالحکم علی زید بثبوت
دین لعمرو فی ذمته ترجمه و هرگاه حاکم جائر کسی را بجبر و اکراه حاکم گرداند جایز است
او را که اختیار کند برای دفع ضرر خود لکن بر او لازم است که حتی الامکان از حق
نگذرد و جواز اختیار در صورت اکراه برای کسی است که بشرائط فتوی موصوف نباشد
و قدرت بر جاری ساختن احکام بر وجه شرعی و امر بمعروف و نهی عن المنکر نداشته باشد
و الا یعنی اگر موصوف بصفت فتوی و اجرای احکام بر وجه شرعی و امر بمعروف

ونهی عن المنکر باشد پس جائز خواهد شد او را اختیار منصب حکومت بلکه گاهی واجب
می شود و بدون موصوف بودن بصفات مذکوره اختیار چنین منصب جائز نخواهد شد
مگر در حال اکراه واجبار حاکم واکراه متحقق می شود بحصول خوف از مخالفت حاکم بنفس
خود یا مال خود یا عزت خود و بحسب احوال مردم این خوف مختلف می شود در حصول اهانت
و عدم آن و هرگاه مضطر شود بسوی عمل کردن بمذهب اهل خلاف جائز خواهد بود و هرگاه
خلاصی ممکن نباشد ازین عمل تا وقتیکه قتل غیر مستحق نباشد و فرقی نیست درین اضطرار برای
فقیه شرعی و غیر آن و واجب است بر او در حال اضطرار حکم بمذهب اهل خلاف بچیزیکه
که قریب تر از مذهب اهل حق باشد هرگاه ممکن شود و فرق درمیان فتوی و حکم آن است
که فتوی بیان کردن امر شرعی است بر وجه کلی مثل گفتن اینکه کسیکه کلام کند در نماز عمدا
نمازش باطل است و حکم پیدا کردن قولی است که متعلق بواقعه شخصیه باشد که داخل تحت امر
کلی باشد مثلا حکم کردن باینکه زید کلام کرده در نماز عمدا پس نمازش باطل است یا در معاملات
بگوئی که کسی قرضدار کسی باشد ادای قرضه بر او لازم است این را فتوی گویند و هرگاه بگوئی
که زید قرضدار عمرو است پس باید که زید قرضه خود را ادا کند و به عمرو رساند آنرا حکم می گویند
وقال فی شرح الصغیر للنافع قوله الولایة للقضاء والحکم بین الناس وغیره عن
السلطان العادل جائز وربما وجبت فی بعض الصور وعن الجائر محرمة الا مع
الخوف والتقیة علی النفس او المال او العرض له او للمؤمنین کلا او بعضا علی
وجه لا ینبغی تحمله عادة بحسب حال المکره فی الرفعة والضعة بالنسبة الی
الاهانة فیجوز بل ربما وجبت انه لو تیقن التخلص من المآثم والتمکن
من الامر بالمعروف والنهی عن المنکر جازت ولو اختیارا اجماعا بل قال
جماعة استحبت بل قیل وجبت وهو احوط ولعله اظهر ولو اکره علی الولایة
وتنفیذ الاحکام لا مع ذلک التیقن بالتخلص و التمکن اجاب الیه الا طاعة

وجوباً دفعاً للضرورة ويتقبله امره ونهيه بجميع ما يحكم به ولو كان محرماً
اجماعاً متحرياً الاسهل فالاسهل وقتالاً متتابعاً من الادنى الى الاعلى كما ترتب
الامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولو انحصر في الاعلى جاز بل وجب الا
في قتل المسلم المحقون الدم فلا يجوز اجماعاً وفي الحاق الجرح بالقتل قولان
والاحوط الالحاق الا مع الخوف بتركه على النفس فينبغي القطع بالعدم لئلا
يقتل المسلم الخائف ام يخص المومن الاشكال والاحتياط يقتضي المصير
الى الاول اذا كان الخوف بتركه القتل على نحو المال ولا سيما القليل منه
خاصة واما اذا كان على النفس المومنة فاشكال ولا يبعد المصير
الى الثاني ودر شرح صغير مختصر نافع فرموده كه متولى منصب قضا شدن وحكم نمودن
درميان مردم واختيار منصب غير منصب قضا وحكم از جانب سلطان عادل جائز
است ومراد از سلطان عادل امام عليه السلام اند يا كسانيكه بحكم امام عليه السلام
سلطان باشند وليا اوقات واجب مي شود در بعض صور واختيار چنين منصب
از جانب حاكم جائر حرام است مگر در صورت تقيه وخوف بر نفس يا بر مال يا بر عرض
از براي خود يا از براي جميع مومنين يا از براي بعض مومنين بر وجهيكه عادة
تحمل آن سزاوار نباشد بسبب حال اكراه كرده شده در رفعت وپستي بنسبت اهانت
آن پس درين صورت جائز خواهد بود بلكه اكثر اوقات واجب مي شود ولي اگر يقين خلاص شدن
از اثم وقدرت بر امر بمعروف ونهي عن المنكر داشته باشد پس اختيار حكومت از جانب
حاكم جائر جائز خواهد بود واگر چه باختيار خود اختيار نمايد اجماعاً بلكه بعضي قائل باستحباب
چنين اختيار شده اند بلكه قول بوجوب هم دارد وآن احوط است ولعله اظهر واگر اكراه
كرده شود بر اختيار منصب حكومت وجاري ساختن احكام با وصف عدم يقين از خلاص
من الاثم وعدم حصول قدرت بر امر بمعروف ونهي عن المنكر اطاعت حاكم ميكند.

در اختیار منصب وجوباً از برای دفع ضرورت وامر ونهی او وجمیع احکام او نافذ
خواهد شد اگرچه حرام باشد اجماعاً درحالیکه اختیار نماید ازان اهل پس اهل را وتدریج
کند از ادنی الی الاعلی واگر منحصر بود در اعلی جائز خواهد بود بلکه در صورت انحصار
واجب خواهد شد مگر در قتل مسلم که قتلش جائز نباشد پس حکم بر آن جائز نخواهد شد
اجماعاً ودر ملحق ساختن جرح بقتل دو قول است احوط آنست که حکم بآن هم نکند
مگر در صورتیکه خوف بترک آن بر نفس خودش باشد وآیا مخالف مذهب هم شامل مسلم است
یا مراد از مسلم مومن است خالی از اشکال نیست واحتیاط مقتضی بر آنست که اگر مخالف
مذهب باشد حکم بقتلش ندهد هرگاه خوف بترک قتل بر مال باشد خصوصاً هرگاه خوف
بر قلیل مال باشد خاصةً ولیکن هرگاه بترک حکم قتل خوف بر نفس مومنه باشد پس اشکال
است وبعید نیست که درین صورت مراد از مسلم مومن باشد وقال فی الشرائع
فی کتاب التجارة ولو اکره جاز له الدخول دفعاً للضرر الیسیر علی کراهیة
وتزول الکراهیة لدفع الضرر الکثیر کالنفس او المال او الخوف علی
بعض المومنین واذا اکرهه الجائر علی الولایة جاز له الدخول والعمل بما
یامره مع عدم القدرة علی التفصی الا فی الدماء المحرمة فانه لا تقیة
فیها ودر شرائع در کتاب التجارة گفته واگر اکراه کرده شود بر اختیار منصب قضا جائز
خواهد بود برای او اختیار بجهت دفع ضرر قلیل بکراهت وزائل خواهد شد کراهت اگر این
اختیار برای دفع ضرر کثیر باشد مثل ضرر نفس یا مال یا خوف بر بعض مومنین
وهرگاه مجبور سازد او را جابر اختیار منصب قضا جائز خواهد بود برایش اختیار وعمل
نمودن بر چیزی که جابر حکم کند در صورتیکه قدرت بر تخلص ازان نداشته باشد مگر در
خونهای ناحق که تقیه در آن نیست وقال فی الحاشیة ولو اکره بالالزام من مخشی من
التخلف عن الزامه جاز الدخول حتی فی الولایة التی یحرم علیه الدخول فیها

اختیارا بلا خلاف وقد تقدم فی باب الامر بالمعروف ان ضابط
الاکراه المسوّغ للولایة الخوف علی النفس او المال او العرض علیه
او علی بعض المؤمنین علی وجه لا ینبغی تحمله عادة بحسب حال المکره
فی الرّفعة والضّعة بالنّسبة الی الاهانة واما ما ذکره هنا من الضرر
الیسیر والکثیر فی الحکم بالکراهة وعدمها فیمکن الرجوع فیه الی
العرف بما عدّ یسیرًا منه ینبغی تحمله دون الکثیر۔ خلاصه ترجمه اش آنکه
اگر مجبور شود بر اختیار امر تولیت بسبب آنکه لازم گرداند آنرا کسیکه خائف شود از و
اگر قبول نکند پس جائز ست که قبول کند تولیتی را که برا و حرام بود قبول آن در حال
اختیار و درین امر درمیان علماء اختلاف نیست و گذشت در باب امر معروف که ضابطه
اکراهی که باعث جواز اختیار ولایت و حکومت از طرف حاکم جائر می باشد آنست که اختیار
کننده را خوف بر جان یا مال یا عزّت او یا بر بعض مؤمنین بوجهی باشد که تحمل
آن از وی عادت بحسب حالش در رفعت و پستی مرتبه بنسبت اهانت سزاوار نباشد
چه مراتب اهانت شریف و وضیع مختلف می باشد و آنچه درینجا حکم بکراهت قبول در ضرر
قلیل و عدم کراهت قبول در ضرر کثیر فرموده پس ممکن ست که رجوع بعرف نموده شود
اگر در عرف آنرا ضرر قلیل دانند که مثل آن را تحمل می تواند کرد پس قبولش مکروه خواهد
بود و اگر آن را ضرر کثیر دانند که مثل آن را تحمل نمی تواند شد پس در آن صورت قبولش
مکروه هم نخواهد بود وقال فی شرح اللمعة لو اضطرّه السلطان الجائر الی
اقامة حدّ او قصاص ظلما او اضطرّه بحکم مخالف للشرع جاز لمکان
الضرورة الّا القتل فلا تقیّة فیه ویدخل فی الجواز الجرح لانّ المرویّ
عنه لا تقیّة فی قتل النّفوس فهو خارج والحقه الشیخ بالقتل مدّعیا
انه لا تقیّة فی الدّماء وفیه نظر۔ خلاصه مضمون ترجمه آنکه در شرح لمعه فرموده

اگر مضطر سازد او را سلطان جائر بسوی جاری ساختن حد یا قصاص از روی ظلم یا مضطر سازد او را بچیزی که مخالف شرع باشد جائز است او را که بعمل آرد از برای وجود ضرورت مگر از قتل احتراز ورزد و انکار نماید چه تقیه در آن نیست و داخل است در جواز قصاص جراحات زیرا که مروی است که تقیه در قتل نفوس نمی باشد و قصاص جراحات خارج از آن می باشد و جناب شیخ قصاص جراحات را ملحق بقتل ساخته با دعای آنکه تقیه در خونها نمی باشد و در آن نظر است انتهی و قال فی القواعد فی باب الامر بالمعروف و امّا اقامة الحدّ و دفانها الی الامام خاصة او الی من نصبه باذن له و الفقهاء الشیعة فی حال الغیبة ذلک و للمولی فی حال الغیبة اقامة الحدّ علی مملوکه و فی اقامته علی ولده و زوجته قول بالجواز و لو ولی من قبل الجائر عالما بتمکنه من وضع الاشیاء فی مظانها ففی جواز اقامة الحدّ له بنیّته نائب عن سلطان الحق نظر و در قواعد در باب امر معروف است که لکن جاری ساختن حدود پس آن مخصوص امام علیه السلام است یا کسیکه او را امام علیه السلام اجازت اجرای حدود داده باشند و از برای فقهای شیعه در حال غیبت امام علیه السلام این منصب می باشد و آقا در حال غیبت امام علیه السلام بر مملوک خود می تواند که حد بزند و در خصوص جاری ساختن حد بر فرزند و زوجه هم قول بجواز می باشد و اگر متولی اجرای حد شود از جانب حاکم جائر در حالیکه علم دارد باینکه قادر است بر وضع اشیاء بمقام آن یعنی موافق شرع بعمل خواهد آورد پس در جاری ساختن او حدود را به نیت نیابت از سلطان حق نظر است بعضی نوشته اند که منشار نظر آنست که ولایت اقامت حدود برای امام ثابت است پس غیر امام نمی تواند که بدون اجازت امام علیه السلام متولی آن شود و اجازت آنحضرت منتفی است پس جائز نخواهد بود زیرا که شرائط آن که اذن امام است مفقود می باشد و این مذهب ابن ادریس علیه الرحمة ۴۰

است و اینکه غرض شارع از وضع حدود آنست که مردم از اموریکه حرام است نفس خود را
باز دارند و بحسنات و نیکیها خود را مشغول سازند پس تحصیل آن جائز خواهد بود و این
مذهب شیخ ره است ثم قال فی القواعد فان الزمه السلطان بها جاز ما لم
یکن قتلاً ظلماً فلا تقیة وان بلغ حد تلف نفس ، باز در قواعد میفرماید که اگر از
سلطان جائر براو لازم گرداند جائز است که بکند تا وقتیکه در باره قتل از روی
ظلم نباشد پس تقیه نیست در قتل ظلم اگرچه درین صورت در انکار خود از الزام حاکم
نوبت بتلف نفس او برسد ثم قال ولا یقدح فی العدالة ولایة القضاء من
قبل الظالمین بالاکراه ویعتمد الحق ما امکن فان اکره علی الحکم بمذهب
اهل الخلاف جاز ما لم یبلغ قتلاً ظلماً فلا یجوز ارتکابه وان خاف التلف
بعد آن فرموده که قدح در عدالت او نمیکند متولی شدن برائے قضا از جانب
حکام جور باکراه و تا امکان حکم بحق یعنی موافق مذهب حق حکم میکند پس اگر اکراه
کرده شود برای حکم بمذهب اهل خلاف جائز خواهد بود که بکند تا وقتیکه نوبت حکم
القتل از روی ظلم نرسد پس جائز نخواهد بود در خصوص قتل اگرچه در عدم قبول
آن نوبت بتلف این کس برسد فی النهایة ومن استخلفه سلطان ظالم علی قوم
وجعل الیه اقامة الحد وجاز له ان یقیمها علیهم علی الکمال ویعتقد انه
انما یفعل ذلک باذن السلطان الحق لا باذن سلطان الجور ویجب
علی المومنین معونته وتمکینه من ذلک ما لم یتعد الحق وما هو مشروع
فی الاسلام فان تعدی فیما جعله الله الحق فی ذلک لم یجز له القیام ولا
لغیره معاونته علی ذلک الا ان یخاف علی نفسه فی ذلک فانه یجوز له
ان یفعل ذلک ما لم یبلغ قتل النفوس فاما قتل النفوس فلا یجوز التقیة
فیه علی حال ، و در نهایه است که کسی را که بادشاه ظالم بر قومی حاکم گرداند و اقامت

حدود را مفوض باو سازد جائز است برای او که اقامت حدود بر وجه کامل بفرماید.
و اعتقاد نماید باین که من این را باجازت بادشاه حق میکنم و باذن سلطان جور
نمیکنم و واجب است بر مومنین که یاری او نمایند و او را برین امر قادر سازند تا وقتیکه
از حق و حکم شرع تجاوز ننماید پس اگر تجاوز نماید جائز نخواهد بود او را و نه غیر او را
اعانت و یاری مگر اینکه او را خوف از جانب ظالم بر نفس خود باشد پس او را درین
هنگام جائز خواهد بود که موافق حکمش بعمل آرد تا وقتیکه ارتکاب قتل نفوس نشود لکن
در خصوص قتل نفوس پس بهر حالی از احوال تقیه جائز نیست و قال فی الدروس
ولا یجوز تولی القضاء من قبل الجائر الا مع الاکراه والتمکن من الامر
بالمعروف والنهی عن المنکر ولو اکره علی الحکم او الافتاء بغیر حق اجاب
الا فی القتل وفی اجراء الجرح مجراه خلاف فاما جناب شهید اول علیه الرحمة
در کتاب دروس میفرمایند که جائز نیست گرفتن حکومت از جانب جائر مگر اینکه اکراه کرده
شود و قادر باشد بر حکم بحق و مخالفت از باطل و اگر اکراه کرده شود بر حکم و فتوی
دادن بغیر حق قبول می کند مگر در قتل که مرتکب آن نمی شود و در جاری ساختن حکم
قتل در خصوص جراحات اختلاف است و در ذخیرة المعاد جناب شیخ زین العابدین
صاحب مازندرانی رحمه الله چاپ بخط النسخ صفحه ۸۰۰ همچنین است مس در نوکری ظالم
که جائز نیست مشارالیه که دستخط فرموده اند آیا نوکری ظالم مسلم و مومن هردو جائز نیست
یا نوکری ظالم مومن جائز است و ظالم عبارت از چیست ج هیچکدام جائز نیست و مومن
و مسلم فرق ندارند و ظالم آنها اینکه تصرف در امور مسلمین مے نمایند بدون اذن حاکم
شرع مس در جائیکه حکومت انگریزی است خواندن درس انگریزی و تحصیل علم و زبان
انگریزی برای اغنیا بجهت امر معاش و حصول عزت و آبرو و فهمیدن معاملات
و مرافعات برای اغنیا در شرع جائز است یا نه و نوکری نصاری چه حکم دارد

ج تعلم هر زبانی جائز است چه انگریزی و چه غیر آن اما نوکر شدن شخص مسلم کافر را جائز
نیست الا بجبر و ضرورت س آیا نوکری نصاری یا بت پرست یا ظلام یا حکم کردن بقانون
ایشان وقتی حکم کردن هر دو جائز است یا نه ج مجرد نوکری بمعنی اجیر شدن ضرر ندارد
مگر در خلاف شرع مثل شراب فروختن و اما نوکری بمعنی التزام بطاعت پس آن حرام
و باعث تکثیر سواد کفر و اضلال است س در نوکری کفار که جائز نیست بشرایطی که دستخط
فرموده اند آیا نوکری کافر حربی و ذمی هر دو جائز نیست یا نوکری کافر ذمی جائز است
ج هیچکدام جائز نیست و این واضح است الا بجبر و قصد اغاثه مظلوم یا تقلیل ظلم س
اگر کسی نوکری کافر را بکند باین نیت که مال کافر بهر نوع که یابد بگیرد و نام خود یا خدمتی
خواه آن خدمت متعلق بظلم باشد خواه بظلم نباشد در دیوان کافر ثبت نماید و آن خدمت را
انجام داده باشد جائز است یا نه ج حرام است س نوکری نصاری و دیگر کفار برای
درس دادن زبان فارسی و عربی باطفال کفار و مسلمین شخص مسلم را جائز است یا نه
ج اجیر شدن ضرر ندارد س اگر کافر مسلمی را نوکر بدارد باین نحو که نام او را در دیوان
ثبت بکند و هیچ خدمتی با و متعلق ننماید و بگوید که تو در خانه خود یا هر جا که خواسته باشی
باش من زر مشاهره بتو خواهم رسانید این قسم جائز است یا نه و اگر و یکماه زر مشاهره
ندهد یا نه فرستد پس طلب کردن مشاهره خود جائز است یا نه ج ذکر شد که اسم خود
را در دیوان کفر و ظلم ثبت نمودن خلاف شرع است بلی اگر وظیفه برای مسلم قرار
دهد ابتداءً یا بطلب مسلم ضرر ندارد مثل وظائفی که علمای ما و متعدسین از نشاء و غیره
میگیرند درین وقت باین عنوان ضرر ندارد و داخل است در جوائز ظلام س
فرق مابین اجیر و نوکر را بیان فرمایند در هندوستان در عرف نوکر آنرا میگویند
که کسی را بخدمت معینه یا غیر معینه شهریه وا میدارند و زر شهریه برای او قرار
دهند پس کسیکه بخدمت معینه یا غیر معینه شهریه می یابد آن نوکر است و اجیر آن را

میگویند که خدمتی از کسی میگیرند و اجرت آن خدمت او را میدهند و بطریق شهریه میدهند چ این فرق خوب است که مرقوم فرموده‌ی لکن در اوّل قرار از وظائف سلطان نکرده‌ی که آن هم از مسنویه یا شهریه میگیرند و معذلک بازاء نوکری نیست پس اگر باین طور بگویید شاید بهتر باشد که وظیفه آنست که از بابت اظهار جلالت و بزرگی میدهند بازاء نوکری و نوکری پول را بازاء محض نوکری و اطاعت میگیرند نه بازای خدمت و اجیر بازای خدمت پس در باب نوکری کفار آن قبله دستخط فرموده اند که مسلم را نوکری کفار جائز نیست الا بجبر و ضرورت و در جواب دیگر از سوال دیگر در نوکری نصاری و ثبت پرست دستخط فرموده اند که مجرد نوکری ضرر ندارد مگر در خلاف شرع لهذا چرا منافی فتوی است توجیهش قلمی فرمایند که هر قسم نوکری هر قسم کفار جائز نیست یا مستثنی هم هست و اگر مستثنی هست کدام است ج مراد از نوکری که جائز نیست این است که اسم خود را در دیوان ظلم ثبت کند و هر دفعه که کافر بخواهد با ئی برود یا جنگ کند یا سفر کند داخل در عداد نوکر ایش باشد این جائز نیست بجهت آنکه اشعار کفر باین نوکری بلند می شود بلکه نوکری ظلام هم جائز نیست باین معنی هر چند در سفر طاعت نوکرش را نفرستد بلی اگر بقصد دفع ظلم یا تقلیل ظلم یا قضای حوائج اخوان باشد ضرر ندارد لکن معذلک ترکش بهتر است لانه فی خطر عظیم بلی با جبر ضرر ندارد و مراد از نوکری در مسئله سابق اجیر شدن برای خیاطت و قلعگی یعنی بیلداری و نحو آن که خلاف شرع نباشد می باشد و آن جائز است و در

صفحه ۸۶ ذخیره است سوال اعانة النصاری باخذ الاجرة فی دواوینهم بحیث لیشتمل علی ارتکاب بعض المحرمات کمعاملة الخمر والربا لاجل تحصیل المعاش فی خدمتهم غالبًا فی تلک البلدان و فقد انه فی غیرهم غالبًا جائزة ام لا الجواب لا یجوز فی المحرم و یجوز فی المحلل الاجارة واخذ

الاجرة ولا یجعل نفسه مکتوبًا فی دیوان الظلمة ولا یجعل نفسه
من خدامهم نعم یجوز ان یجعل نفسه اجیرًا لهم فی الخیاطة والحیاکة
والبناء وغیرها والله العالم و درصفحه ۳۰۲ مس چند نفرعن آباء واجداد
در سلک ملا منسلک شده و از جمیع تحمیلات دیوانی معاف و مرفوع القلم بوده اند
وقتی که دولت روسیه بولایت اسلامیه تسلط یافته دفتر نقوش ترتیب و قرار
داده اند و ملا های مذکوره را بدفتری معاف و مرفوع القلم ثبت نموده اند
رعیت خراج گزار بیک دفتر و غیر آنرا بدفتری دیگر ثبت کرده اند و حالا پادشاه
روسیه من باب الاکراه والاجبار حکم نموده اند که در هر محله از ملاهای مزبوره
که هستند باید برای خودشان دفترها ترتیب و قرار دهند و برای هر کس ملاهای
مذکور اجرای احکام نمایند و اسامی ناکح و منکوحه را در دفتر نکاح ثبت کنند
و نیز برای هر کس اجرای طلاق نمایند و اسامی مُطلِّق و مُطلَّقه در دفتر طلاق
ثبت و ترقیم نمایند و هر مولودی که در آن محله بوجود آید نام مولود و والدینش را
در دفتر مولود تحریر کنند و هر کس که دران محله بمیرد نام موتی در دفتر وفات
بنویسند و حکم پادشاه روسیه است که هر کس از ملاهای مذکوره که مباشر این
اعمال و افعال نشود او را از زمرهٔ ملائی خارج نموده داخل در زمرهٔ رعیت خراج گزار
نمائیم و تحمیلات دیوانی از و بگیریم و بعد از اخراج دیگر قادر نیست که برای
احدی اجرای عقد نکاح و ایقاع طلاق نماید درینصورت آیا برای آن ملاها جائز
است که من باب الاکراه والاجبار بحکم ایشان گردن نهاده مباشر این اعمال مزبوره
شوند یا نه - بیان فرمایید **الجواب** مخفی نماند که مجرد ثبت و ضبط در دفتر اسامی
هر مرقوم را حرمتی ندارد بلی التزام بحکم کافر و اسم خود را در دیوان کافر ثبت نمودن
و نوکری کردن ایشان حرام است و حرمت این واضح است لکن بعد از فرض اکراه

واجبار که مفروض در سوال است حرمت آن رفع می شود ولی تقدس و ورع با
امکان مقتضی آنست که این التزام را نکنند و برای احدی اجرای عقد نکاح وطلاق نماید
یا آنکه از آن بلد با امکان کوچ کند ببلد دیگر و با تعذر و تعسر التزام این جائز است بلکه
بسا است که واجب می شود بجهت آنکه اگر ملتزم نشود خلاف شرع شریف در آن محله می شود
یا کمتر می شود والله العالم وجناب عالم ربانی مجتهد العصر والزمانی مرجع الانام فقیه
اہل البیت علیہم السلام عماد العلماء جناب السید مصطفی المعروف بہ جناب میر آغا صاحب
ادام اللہ ظلہ علی رؤس المؤمنین الی یوم القیام در جواب مسائل که قلمی فرموده
اند مع سوال وجواب برای زیادتی اطمینان عوام می نویسیم فان اهل المدینة
مردوا علی النفاق وافتروا بما لا یطاق نحن نعلمهم لعل الله یهدیهم الی الحق
ویوفقهم للوفاق **سوال** اگر کوئی شخص حاکم جائر سے کوئی منصب اجراے
احکام و دعاوی کا بقصد دفع ظلم یا تقلیل ظلم یا بجہت ایسکے کہ مومنین کو کسی حال مین کسی طرح
کا نفع پہونچے گا اختیار کرے اور حتی الامکان جہان تک ہوسکے کوشش اجراے
احکام مین موافق شرع کے کرے تو اس صورت مین جائز ہوگا یا نہین اور درصورت
جبر حاکم کہ موافق اپنے قوانین کے اس سے جاری کروا وے اور اگر انکے موافق قوانین
کے حکم نکرے تو خوف عزت کا لا اقل اس قدر ہے کہ اس شخص صاحب عزت کو بیوقوف
کہیگا اور تعظیم وغیرہ مین بھی فرق کریگا بلکہ اگر ان امور سے اسکا مضحکہ اور تحقیر
درمیان خلق کے اور امثال کے ہو جاوے تو ایسی صورت مین وہ اجراے
احکام موافق انکے قوانین کے کرسکتا ہے یا انکے قوانین کے موافق حکم فیصلون
مین بھی لکھ سکتا ہے یا نہین - آغا زین العابدین صاحب و دیگر علماء کی کتب سے
تو جواز اسکا صورت مجبوری مین پایا جاتا ہے آپ کے نزدیک جو کچھ ہو اس طرح ارشاد
ہو کہ [illegible] مومن کے دل مین ہرگز رضا انکے قوانین پر نہین ہے ان کے جبر سے

وبخوف زوال عزت وبدظنی حکام اس منصب کو گوارا کیا ہو اور تا مقدور اپنے
بچاتا ہے لیکن اگر بچ نہ سکے تو کیا کرے **جواب** بدون ضرورت شرعیۃ اختیار
کرنا کسی عہدہ کا منجملہ عہدہ ہاے متعارفہ جائز نہیں اور جب ضرورت شرعیۃ بلانسبت
مطلق عہدہ پس اختیار کرنا لازم ہوگا اُس عہدہ کا کہ جس مین حدود مخالف
شرع کا جاری کرنا لازم نہ آوے اور نہ حکم فیصلہ ہو بین المتخاصمین اور نہ جنگ
وجدال مین شرکت ہو اور نہ مانند اُن کے ہو اور خلاصہ یہ ہے کہ اُس صورت
مین وہ عہدہ اختیار کرے کہ جس مین اعانت علی الظلم اور علی الحرام اقل اور
کمتر لازم آوے اگر ممکن ہو والا فالاقل ثم الاقل اور اگر کوئی شخص جہالۃً یا قصداً کوئی
عہدہ غیر جائز اختیار کرکے نوکر ہو پس اُسکو فوراً ترک کرے اور اگر ترک کرنے مین
ضرر شدید ہو بہ نسبت آپنے یا عیال اپنی کے پس حتی المقدور مخالفات کام
شرعیہ سے اپنے تئین بچاتا رہے اور انتظار کرے وقت امکان ترک عہدہ مذکورہ کا
واللہ یعلم **سوال** مثلاً کبھی ارشاد ہو **جواب** جائز ہو وہ نوکری جس مین نفس
فعل حرام نہو مثل نوکری واسطے اُسکے لباس سلوانے کے یا مکان سکونت بنوانے کے
واسطے اُسکی بود و باش کے تعمیر بنوانے قلعہ جنگ وجدال کے یا خدمت گزاری
بخدمتہاے روزمرہ بشرطِ احتراز و اجتناب کرنے سے خمر کے یا گوشت خنزیر کے
دینا اور حرام کے و مانند اُسکے اور جائز ہے نوکری خطوط رسانی کی بر سبیل ڈاک
وغیرہ بلکہ ریل پر کی نوکری بھی علی الظاہر جائز ہے جبکہ امور محرمہ سے اجتناب
کرے اور جب ضرورتِ شرعیہ ہو لینے کوئی وجہ معیشت اور تحصیل نفقہ لازمہ بوجہ
حلال و مباح شرعی میسر نہ آوے پس اختیار کار خانہ رجسٹری و دستاویزات
علی الظاہر مقدم ہوگا دیگر عہدہ ہاے سرکاری پر اور اگر وہ بھی ممکن نہو پس وہ عہدہ
اختیار کرے کہ جس مین شرکت جنگ وجدال مین لازم نہ آوے اور نہ حکم فیصلہ ہو

بین المتخاصمین آورند انفاذ واجرای حدود وتعزیرات مخالف شرع هو والله تعالی
هرگاه بر فتاوی واحکام شرعیه بحواله کتب علمای اعلام وفقهای کرام اطلاع یافتیم
پس بدانکه هیچ در اذهان عوام کالانعام راسخ گشته که نوکری حکام بهر قسمیکه باشد
واختیار هر منصبی که باشد از جانب حکام حرام ست بیجا و ناروا است دانند که در نوکری ۲
وظیفه هم معین می باشد پس هرگاه بعض نوکری هم جایز باشد و برای این عهده
فصل خصومات و بیان حدود که وظیفه معین نیست و موجب موقوف شدن ظلم تمام
وکمال ولااقل که تقلیل در آن می باشد در صورتیکه خوف بر عرض وغیره هم باشد
چرا جایز نباشد و آخوان فاضل ممدوح بمفاد اخواننا بغوا علینا دقیقه از دقائق
تمامی و باطل ساختن حکام از فاضل مذکور فروگذاشت نکردند که در آن خوف ضرر
عزت ومال برای خود و اهل وعیال فاضل موصوف بوده که صورت اکراه پیدا
ساخته لکن شکر بر دولت برطانیه وقدردانی همت سلطانیه سزاوار است که داد
انصاف داده کلمات آنها را اصغا نفرموده اعزاز جناب موصوف را بمفاد آیه کریمه
ولتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان
منهم قسیسین ورهبانا وانهم لا یستکبرون مرعی داشته با وصف
اظهار ضعف وعدم اطلاع بر قوانین جاریه سلطنت برطانیه اصرار بر اختیار
عهده مذکوره فرموده برای این عهده فصل خصومات نظر بضعف مزاج ۲
فاضل ممدوح بر تعطیل معمولی که در هر هفته می شود تعطیل شنبه برای اشتغال
بامور ذاتیه و تعطیل جمعه برای اقامت نماز جمعه منظور فرموده همگی چهار روز در هر
هفته معین فرمودند ومختار ساختن بر اینکه هرگاه عذری داشته باشند بمجالس حکام
حاضر نشوند و هرگاه خواسته باشند نظر بمقدمات نموده حکم مناسب دهند یوماً فیوماً
عزت افزودند و هرگاه فاضل ممدوح را ضرورت بوده برای تحصیل معاش اجازت

داوند چنانچه از عرصه سه سال تمام سال در قبض آیا دلبرے برند و بدا ست
تعزیه داری بعشرهٔ محرم بوطن خود می آیند تا هم این منصب را از فاضل محمد وح
خارج نمی فرمایند و مجرد تحریر اسم در دفاتر سلطانیه خللی در پابندی احکام زیادتیه
نمی اندازد و منافی عدالت شرعیه نمی شود چنانکه مردم نا فهم گمان می برند ان
تقولون الا کذبا و الا تحریر اسامی علما و فقها و وظیفه خواران شان هم در دفاتر
ایشان می شود بلکه در مردم شماری اسامی هر کس بتفصیل مرقوم می شود پس باید که همگی
غیر مشروع باشد و عدالت عادلی باقی نماند پس مراد از دیوان ظالم در ذخیره و غیره
سیت که مخصوص باشد بکسانیکه تصرف در امور خلق بنهج شرعی نمی سازند خلاصه آنکه
امتثال امر حکام و الاهتمام بر طریق شرعی لازم بل واجب و متحتم ففی جواهر الکلام
شرح شرائع الاسلام نقلا عن الامام الهمام زین العابدین علیه السلام
اذا کنتم فی ائمة جور فامضوا فی احکامهم و لا تشهروا انفسکم فتقتلوا
در جواهر الکلام جناب شیخ محمد اعلی الله مقامه که در شرح شرائع الاسلام است
روایتی از جناب امام زین العابدین علیه السلام منقول شده که هرگاه باشید در
حکام جائرین پس عمل بر حکم آنها بکنید و مشهور نسازید نفسهای خود را که هلاک شوید
و نیز فرموده و لو نصب الجائر مومنا قاضیا لم یکن له رتبة الاجتهاد و سکوتا
علی ذلک بما یتحقق معه مسمی الاکراه الذی اشبعنا الکلام فیه فی کتاب
الطلاق جاز له الدخول معه بل قد یجب دفعا لضرره لکن یجب علیه
اعتماد الحق و العمل به ما استطاع بلا خلاف اجده فی شیء من ذلک
و لا اشکال لما دل من الکتاب و السنة علی رفع الاثم عن المکره
یعنی اگر حاکم جائر مومنی را که رتبه اجتهاد نداشته باشد باکراه حاکم گرداند که همی
اکراه بران صادق آید و آنرا در کتاب الطلاق به بسط کلام نوشته ام جائز خواهد بود

برای آن مؤمن که اختیار کند بلکه گاهی واجب می شود و آن برای دفع ضرر خود لکن
برا او لازم است که حق را نگاه دارد و عمل بحق کند بقدر امکان و در تخصیص بین العلما
اختلافی نیافته ام بلکه شکی نیست بعد از آنکه دلالت کرد کتاب و سنت یعنی قرآن
مجید و حدیث بر اینکه عصیانی بر او نیست وایضا فی الجواهر فهو الظاهر
کما صرّح به غیر واحد عدم اعتبار الاکراه فی جواز قبول ذلک ممن
جمع شرائط الاجتهاد وتمکن معها من اجراء الاحکام الشرعیة
علی وجهها والامر بالمعروف والنهی عن المنکر بل قد یجب علیه
القبول بل یجوز او یجب علیه التعرض لها مع علمه بعدم التعدی
عن الواجب وعدم ارتکاب القبیح وانه متمکن من وضع الاشیاء
مواضعها ومن الامر بالمعروف النهی عن المنکر واغاثة المظلوم ونحو
ذلک ولعل منه ما کان من علی بن یقطین وابن بزیع وغیرهما ممن
امرهم الائمة علیهم السلام بذلک ووعدوهم علی ذلک بالثواب
الجزیل حتی فی بعضها ان بیوتهم تضیء لاهل السماء کما تضیء
النجوم لاهل الارض و نیز در جواهر است که ظاهر آنست چنانکه تصریح کرده اند
بآن علما، باتفاق بر اینکه جائز است از طرف حاکم جائر قبول امر ولایت از برای
کسیکه شرائط اجتهاد در او موجود باشد و قادر باشد بر اجرای احکام شرعیه
بطوریکه می باید و بر امر بمعروف و نهی از منکر بلکه گاهی چنین کس قبول امر ولایت
واجب می شود بلکه جائز یا واجب است برا او اختیار هرگاه علم داشته باشد
که از واجب تجاوز نخواهد کرد و مرتکب قبیح نخواهد گردید و قادر است بر اینکه اشیاء
را در مواضع آن قرار دهد و امر بمعروف و نهی عن المنکر را بعمل آرد و داد رسی
مظلوم نماید و مثل آن و امید است که ازین باب بود که علی بن یقطین و ابن

برزخ و غیر آنها از کسانیکه ائمه علیهم السلام آنها را مامور باختیار ولایت
فرموده بودند و وعده ثواب عظیم بر آن ارشاد کردند تا اینکه در بعض روایات
آمده که خانهاسے ایشان روشنی میدهد برای اهل آسمان چنانکه روشنی میدهد
ستارگان برای اهل زمین هذا آخر ما اوردناه لازاحة الشکوک
والاوهام والله الهادی الی سبل دار السلام و آخر دعوانا ان
الحمد لله المنعام والصلوة علی محمد واله الائمة الانام رزقنا
الله السلوک بمناهجهم فبهم نتولی و نرجو شفاعتهم علیهم السلام فی
یوم القیام

قد کتب یوم الثلثا الخامس عشر من شهر
ذی القعدة الحرام سنة ۱۳۱۶ هجریه